

محمد نادری

طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم
و مدرس ادبیات عربی سطح یک حوزه

درنگی در کتاب صرف ساده

۱۱۸-۱۰۹

درنگی در کتاب صرف ساده

محمد نادری

چکیده: بایسته بودن بازنوشت کتاب‌های درسی به فراخوان زمان و همسونمودن آن با نیازهای روز، آشکاراست. با این حال، بازنوشت متون، کاری بس دشوار است. از این رو، طرح تحول در متون درسی حوزه همواره یکی از مباحث چالش‌برانگیز بوده و هست. شاید بتوان کتاب صرف ساده به قلم محمدرضا طباطبایی را نخستین مولود این طرح دانست. نویسنده در مقاله پیش رو کوشیده است تا با بازخوانی کتاب مذکور، لغزش‌ها و کژی‌های آن را در دو بعد ساختاری و محتوایی به تصویر کشد.

کلیدواژه: کتاب صرف ساده، محمدرضا طباطبایی، نقد کتاب، متون درسی.

Sarf-e Sāde (Simple Conjugation): A Review

By: Muhammad Nāderi

Abstract: The need to re-write the textbooks according to the needs of the day is obvious. However, re-writing the textbooks is difficult. Hence, changing the textbooks of the Seminary school has always been a challenging topic. Perhaps, Sarf-e Sāde (Simple Conjugation) by Muhammad Reza Tabātabāie can be considered as the first outcome of this project. The author of this paper has attempted to depict the shortcomings and problems of this book in two parts: structure and content.

Key words: Sarf-e Sāde (Simple Conjugation), Muhammad Reza Tabātabāie, book review, textbooks.

تأملات في كتاب صرف ساده (الصرف المبسط)

محمد نادري

من الأمور الواضحة في أيامنا هذه وجوب إعادة تدوين الكتب الدراسية بما يتناسب ومتطلبات العصر الذي نعيش فيه، وإن كان ذلك مما لا تخفى صعوبته القصوى.

ومن هذا الجانب تبرز أهمية مشروع تطوير مفردات المنهج الدراسي ونصوصه في الحوزة العلمية، وما يطرحه هذا الأمر من تحديات جادة.

وربما أمكن القول أن كتاب صرف ساده (=الصرف المبسط) الذي ألفه محمد رضا الطباطبائي هو أول ثمرات هذا المشروع.

والمقال الذي بين يدي القارئ هو محاولة من كاتبه لمطالعة الكتاب المذكور وبيان أخطائه وما يعتره من الهفوات من ناحيتي الشكل والمضمون.

المفردات الأساسية: كتاب صرف ساده (=الصرف المبسط)، محمد رضا الطباطبائي، نقد الكتاب، المناهج الدراسية.

درنگی در کتاب صرف ساده

محمد نادری

طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم
و مدرس ادبیات عربی سطح یک حوزه

صرف ساده؛ سید محمود

طباطبایی؛ قم: دارالعلم، ۱۳۹۵.

اشاره

بایسته بودن بازنوشت کتاب‌های درسی به فراخور زمان و همسوسنمودن آن با نیازهای روز آشکار و غیرقابل انکار است؛ چراکه هر دانشی در گذر زمان دچار دگردیسی در داده‌ها و یافته‌هایش می‌شود. گاه داده‌هایی نوپدید بر آن افزوده می‌شود، گاه داشته‌هایی ناکارآمد از آن سترده می‌شود و گاه روند یک بحث به کلی دگرسان شده و وارد حوزه جدیدی می‌شود. گاه یافته‌ها فرجه می‌شود و گاه تیمار و هزاران رخداد دیگر. برای نمونه بحث «مسائل التمرین» در دانش صرف یا «اسباب بناء» در دانش نحو یا «استعاره تبعیه» در دانش بلاغت که در گذشته حجم چشمگیری از کتاب‌های ادبی را به خود ویژه کرده بود، امروز ارزش خود را از دست داده و هیچ جایگاهی در مجال آموزش و یادگیری (مگر در حوزه‌های علمیه) ندارد و این همه بایستگی بازنویسی کتاب‌ها را می‌رساند.

با این همه نباید فراموش کرد که بازنوشت متون کاری بس دشوار و راهی به غایت ناهموار است و بسا هر نسنجیده گامی در این سنگلاخ پرپیچ و خم، دست‌یابی به آرمان را فرسنگ‌ها دورتر نماید. آن‌گاه فرجام شوم این کار ناپخته، گریبان خواننده نگون بخت تیره روز از همه جا بی‌خبر را می‌گیرد و تا به خاک نژندش نشانند رهایش نمی‌سازد و سوگمندانه این بزه بزرگ و گناه سترگ را در چند دهه اخیر نه یکی دو بار که بارها آزمودیم و از حسن حال به وبال گرفتار آمدیم، بی‌آنکه یک بار به خود آییم و چالش‌ها و آسیب‌های خودساخته را کاویده باشیم.

نگارنده بر این باور است که تدوین کتاب درسی نواز دست‌هراستاد باسواد باتجربه‌ای ساخته نیست، بلکه سنگربانی باید، نخبه و کارکشته و دیده‌بانی تیزبین و امین که سره از ناسره و راه را از چاه بازشناسد. راست آن است که نویسنده خود باید در ستیغ آن دانش ایستاده باشد یا دست‌کم در طراز نویسنده پیش از خود باشد وگرنه ناگزیر می‌بایست کارگروهی از استادان زبردست ادب بنیان نهاد تا تراث ادب شیعی را در چشم‌اندازی بلندمدت به مطالعه بنشینند و از درهای سفته‌ای که در دل آنهاست سود جویند و با آمیغ آنها نوشتاری با ساختار آموختاری بیافرینند تا شاید در کالبد نیمه جان حوزه ادب و ادب حوزه جانی تازه دمیده شود.

شگفتا! با وجود آثار بسیار و تراث بی‌شمار پاسداران نامدار حریم ادب شیعی، دست‌نیاز به سوی این و آن دراز کرده‌ایم. آثار بی‌مانند و ورجاوند تیزپروازان آسمان ادب چون سیدرضی که دکترژی مبارک را شیفته و واله خود می‌کند^۱ و سیدمرتضی که امالی اش تنه به الکتاب سیبویه می‌زند^۲ و رضی استرآبادی که ادبا همگی

۱. ادیب توانمند مصری دکترژی مبارک (متوفای ۱۳۷۱ق) در کتاب عبقریة الشریف الرضی. که در حقیقت مجموعه سخنرانی‌های وی در دانشکده حقوق بغداد است. به زوایای زندگی سیدرضی پرداخته است. وی سیدرضی را همتا و همپای متنبی و بلکه سرآمد سرائندگان تازی می‌داند و بر این باور است که سروده‌هایش ناب‌ترین چکامه‌هایی است که زبان تازی به خود دیده است، ولی به دنبال کناره‌گرفتن از دربار خلفا، هاله‌ای از غربت شخصیت وی را فراگرفته و شیعه و سنی هیچ گامی در شناساندن وی برنداشته است. [عبقریة الشریف الرضی، ج ۱، ص ۵-۴۵] همومی‌گوید: به باور من، این سیدرضی بوده که با نگارش «المجازات النبویة» راه را برای عبدالقاهر جرجانی و تألیف «دلائل الاعجاز» هموار ساخته است و عبدالقاهر در مقایسه با رضی شاکردی بیش نیست. [عبقریة الشریف الرضی، ج ۱، ص ۲۰۷]

۲. اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۲۱۴.

دگرباره توفیق رفیق راه شد و در راستای سلسله مقالات نقد، بخش فارسی کتاب «صرف ساده» مورد بررسی قرار گرفت.^۷ نویسنده گرامی برای تدوین این کتاب رنج بسیاری به جان خرید و در قلمروهای زیادی نیز پیروز و کامیاب بوده است. از سوی دیگر اما لغزش‌ها، لرزش‌ها، کژی‌ها و کاستی‌های این کتاب به اندازه‌ای است که فرهی و فروغ آن را فرومی پوشد. بررسی نقاط ضعف و قوت این کتاب در چند بخش ساماندهی شده است.

بخش نخست: مزایای کتاب

راست آن است که هر نوشتاری اگر به دیده انصاف در آن درنگ‌ریسته شود، هنرها و ارزش‌ها و نوآوری‌هایی دارد که شایسته برشمردن است و تردیدی نیست در اینکه کتاب صرف ساده برآمده از تلاش مستمر و خون جگر نویسنده ارجمند است.

از همین روی نویسنده در قلمروهای زیادی پیروز و کامیاب بوده است که به شماری از آنها اشارت می‌رود. تناسب حجم کتاب با یک سال تحصیلی، دوری جستن از مباحث ناکارآمد صرفی، روان بودن متن کتاب، دارا بودن دفتر جداگانه کار و تمرین، دقت ستودنی در رعایت قواعد کتابت حروف عربی (کرسی همزه، تاء تأنیث مربوطه و مبسوطه، الف منقلب از یاء و واو، اتصال و انفصال کلمات و...، مانند دعا و رمی و یؤکرم و...)، ذکر منابع و مصادر بسیار در پانویس، برخوردار بودن از فهرست اجمالی و تفصیلی مطالب، ذکر نمایه آیات و روایات و اشعار و به ویژه نمایه واژگان که بسیار سودمند است.

بخش دوم: لغزش‌های کلی و ساختاری کتاب

نام «صرف ساده» همخوانی چندانی با کتاب ندارد، مگر اینکه آن را از باب مجاز مرسل به علاقه تضاد بدانیم! شاید «صرف روان» و مانند آن نام مناسب‌تری باشد.

در اینکه آیا می‌توان علوم عربی و فنون ادبی را با زبان فارسی فرا گرفت یا خیر دیدگاه یکسانی وجود ندارد. گروهی بر آن اند که این روش نازا و ناکارآمد است و لذا قدرت بر مکالمه و کتابت عربی پیش‌نیاز ورود به علوم ادبی است. در مقابل طیف دیگری بر این باورند که فراگیری علوم ادبی با زبان فارسی نه تنها رواست، بلکه موجب فهم و هضم بهتر آن است. در این میان «صرف ساده» با آمیغ این دو مبنا همگان را در حیرت فرو برده است. آیا فعل خصوصیتی دارد که اسم فاقد آن است یا بالعکس؟ آیا مباحث

ریزه خوار خوان گسترده^۳ و سیدعلی خان مدنی که آوازه کتاب‌های روشن‌تر از آفتابش مرزها را در نور دیده، تا جایی که در مصر به خاتم البلاء زباز شده است و ابن میثم بحرانی که چه بسیار رساله علمی پیرامون اندیشه‌های وی در آن سامان تدوین می‌گردد.

شگفت‌تر آنکه آنها در چاپ و نشر و تحقیق و تحشیه تراش ما شیعیان کوشاترند و چه بسا اگر تلاش آنان نمی‌بود، به بوته فراموشی سپرده می‌شدند و جز نامشان چیز دیگری در دست نداشتیم. گواه روشن بر کوتاهی و سهل‌انگاری ما همین بس که اطلاع دقیقی از آرامگاه هیچ یک از نامداران نامبرده نداریم.

چنان‌که گرد بی‌مهری و غبار غربت بر چهره پیشتازان معاصر عرصه ادب نیز چون شیخ محمدجواد جزایری،^۴ سیدعلی موسوی بهبهانی،^۵ سیدهاشم حسینی تهرانی^۶ و... نشسته و در نزد اهل سنت در آن سوی مرزها شناخته شده‌ترند.

از سوی دیگر هر روز شاهد کتاب‌ها و درس‌نامه‌هایی جدید هستیم که با شتابی روزافزون سر برمی‌آورند. دریغ از آنکه پیش‌تر با غربال نقد و نظریه‌یخته و با چاشنی دقت آمیخته شوند. زایش و افزایش قارچ‌گونه این کتاب‌ها نه تنها گرهی را وانمی‌گشاید که چهره رنگ‌پریده ادب را آبله‌دار و تن زخم‌خورده‌اش را بیمار می‌نماید. پس همین امروز باید چاره‌ای جست و ترجیع‌بند این روزها (تحول) را بازخواند تا با ادامه این روند نادرست، سر از ترکستان در نیابد.

۳. بغية الوعاة، ج ۱، ص ۵۶۷.

۴. در دوره جمال عبدالناصر وزارت آموزش و پرورش مصر بر آن شد تا با تغییر دادن قواعد ادبی، فراگیری زبان عربی را ساده‌تر و آسان‌تر نماید. این طرح بزرگ و پرهزینه به عهده کارگروهی متشکل از استادان برجسته آن دیار همچون طه حسین، احمد امین و علی جازم و... واگذار شد تا اینکه مصوبات کارگروه در مجموعه‌ای تحت عنوان «تیسیر اللغة العربیة» به انجام رسید. سپس وزارت آموزش و پرورش مصر دیدگاه سایر کشورهای عربی را نیز جویا شد تا در صورت توافق در همه کشورهای عربی به مرحله اجرا درآید. وزارت آموزش و پرورش عراق ارزیابی این مصوبات را به علامه مجاهد شیخ محمدجواد جزایری اسدی (متوفای ۱۳۷۸ ه. ق) محول نمود. وی به شایستگی یکایک مصوبات را با تألیف کتاب «نقد الاقتراحات المصریة» در بوته نقد و نظر قرار داد و پرده از غفلت کارگروه مصری برگرفت و چنین بود که طرح پیشنهادی مصر با شاهکار علامه جزایری منسوخ شد.

۵. آیت‌الله سیدعلی موسوی بهبهانی (متوفای ۱۳۹۵ ق) با نگارش کتاب وزین «اساس النحو» بسیاری از مسائل مشهور ادبی را به چالش کشیده و خود طرحی نو در انداخته است. او همچنین در کتاب «الاشتیاق» یا «کشف الاستار عن وجه الاسرار المودعة فی الروایة الشریفیة» شرح درخوری برای روایت مشهور ابوالاسود دؤلی نوشته است. این دو کتاب نشان از نبوغ سرشار وی در ادب تازی دارد.

۶. دانشمند فرهیخته و ادیب فرزانه سیدهاشم حسینی تهرانی (متوفای ۱۳۷۰ ه. ش) سه کتاب با نام «علوم العربیة» نگاشته است. جلد نخست در دانش صرف، جلد دوم در دانش نحو و جلد سوم در شرح شواهد شعری. این سه کتاب در نوع خودشان از بی نظیرترین کتاب‌های ادبی به شمار می‌روند، اما قدر و منزلتشان، جز جلد نخست، شناخته شده نیست؛ به ویژه جلد دوم که مالا مال از پژوهش‌های ناب و نایاب است و حاکی از تسلط شگفت‌آور نویسنده بر ادب تازی است. (من چه گویم وصف آن عالی جناب نیست پیغمبر ولی دارد کتاب)

۷. پیش‌تر نگارنده کتاب جواهر البلاغه را با همکاری استاد عزیز در مقاله‌ای با عنوان «درنگی در جواهر البلاغه» نقد و بررسی قرار کرده بود.

فعل سنگین تر و مباحث اسم سبک تراست؟ آیا پس از گذشت سه ماه از سال تحصیلی تحول شگرفی در نوآموز پدید می آید؟ و ...

با در نظر گرفتن وضعیت موجود حوزه به نظر می رسد اگر بخش دوم و سوم نیز همچون بخش نخست به زبان فارسی نگاشته می شد، بهتر، ضابطه مندرت، یکدست تر و موجه تر بود.

با مقایسه و برایش های مختلف «صرف ساده» تفاوت های اساسی و بنیادینی در آنها مشاهده می شود. از شمار قواعد گرفته تا پس و پیش کردن مباحث و تغییر مثال ها و حذف و اضافه کردن مطالب و ... در پی آن این سؤال در ذهن نقش می بندد که آیا به راستی این تغییرات برآمده از رشد و تحول فزاینده دانش صرف است. که به یقین چنین نیست. یا اینکه بداء و تبدل دیدگاه نویسنده محترم چنین دگرگونی های شگفتی را رقم می زند؟ آیا این خود بهترین گواه بر قابل اعتماد نبودن کتاب پرطمطراق «صرف ساده» نیست؟

آخرین چاپ صرف ساده، آش شله قلمکار را فریاد می آورد؛ «صرف ساده» و «آداب علم و دین» و «تأملی در صرف میر» در یک مجلد! خدا را، آداب علم دین کجا و دانش صرف کجا؟! و اگر این کار به دلیل کم کردن هزینه چاپ صورت گرفته، پیوست «دفتر کار و تمرینات» به صرف ساده بسیار بهتر بود.

شایسته بود به جای مطالبی که در پاورقی ها با عنوان «برای استاد» ذکر شده است در مجموعه جداگانه ای ویژه اساتید چاپ می شد تا ذهن نوآموز آشفته نشود، همان گونه که کتاب جداگانه ای برای تمرین در نظر گرفته شده است.

نویسنده در ص ۸، «صرف مقدماتی» را به عنوان پیش نیاز «صرف ساده» معرفی نموده و تدوین آن را برای رعایت اصل اجمال و تفصیل دانسته است، در حالی که «صرف مقدماتی» تنها چکیده ای از مباحث فعل (بخش نخست) را در خود جای داده است و خبری از مباحث اسم (بخش دوم) و مباحث متفرقه (بخش سوم) نیست. از این روی باید خلاصه دو بخش دیگر نیز در آن گنجانده می شد.

با اینکه «صرف ساده» قلم کمابیش سلیس و روانی دارد، اما هراز گاهی جمله بندی ها و تعابیر کلیشه ای و پیش پا افتاده آن آزاردهنده است. برای نمونه در صفحه ۴۲ می نویسد: «برخی از صرفیین فعل منفی شده به لم و لما را فعل جحد نامیده اند». روشن است که «منفی» اسم مفعول و به معنای «نفی شده» است و گویا چنین گفته شده است: «فعل نفی شده شده به لم و لما». صحیح «فعل

منفی به لم و لما» است. نیز در صفحه ۱۵۴ می نویسد: «محتوای ابواب ثلاثی مزید سماعی است» و مقصود سماعی بودن معانی ابواب ثلاثی مزید است یا مثلاً در پاورقی ها مانند صفحه ۱۱۶ نام منبع را مصباح المنیر یا قاموس المحيط ذکر می کند و صحیح المصباح المنیر و القاموس المحيط است.

بخش سوم: لغزش های محتوایی

ص ۴۹-۵۰: «مقدمه ... فصل ۱. تعریف علم صرف ... فصل ۲. فایده علم صرف ... فصل ۳. موضوع علم صرف ...».

شایسته آن بود که پیش از پرداختن به تعریف دانش صرف، اشارتی هر چند گذرا به سایر دانش های ادبی و تعریف آنها می رفت تا ادب آموز با شناختی ژرف تر بدین عرصه وارد می شد.

همچنین بهتر بود افزون بر تعریف و فایده و موضوع دانش صرف، به رئوس ثمانیه دیگر همانند واضع دانش صرف نیز اشاره می شد. بنیان گذار این دانش به اجماع فریقین «معاذ بن مسلم هراء» متوفای ۱۸۷ ق است. وی از شیعیان و شاگردان امام جعفر صادق (علیه السلام) بوده است.^۸

ص ۴۹: «علم صرف که به آن علم تصریف نیز می گویند علمی است که از ساختار کلمه و از تغییراتی که در کلمات رخ می دهد بحث می کند».

تعریف منطقی باید جامع افراد و مانع اغیار باشد و این تعریف مانع نیست، چراکه تغییرات اعرابی مربوط به دانش نحوراً نیز در برمی گیرد. اگر گفته می شد: «تغییراتی که در ساختار کلمات رخ می دهد» اشکال برطرف می شد. از همین روی نجم الأئمة و فاضل الأئمة رضی استرآبادی (رحمه الله) دانش صرف را چنین تعریف می کند: «أصول تعرف بها أبنية الكلم وأحوال تلك الأبنية»^۹، نه «أصول تعرف بها أبنية الكلم وأحوال تلك الكلم».

ص ۴۹: «فایده فراگیری علم صرف عبارت است از: ۱. کلمه شناسی، یعنی شناخت ساختار کلمه و معنای آن ... ۲. کلمه سازی ...».

نویسنده فایده و غرض را درآمیخته است. چه این دو از دو وادی مختلف اند. برای نمونه غرض از چاه کردن، دسترسی به آب و فایده آن، دستیابی به گنج است.^{۱۰} با این توضیح غرض از آموختن

۸. أعيان الشيعة، ج ۱۰، ص ۱۳۰.

۹. شرح شافية ابن الحاجب، ج ۱، ص ۵-۱.

۱۰. کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، ص ۱۴.

امر نباشد، مانند: صَرَبَ، غَفَرَ اللهُ لَكَ و مضارع فعلی است که در اول صیغه آن یکی از حروف چهارگانه اُتین باشد، مانند: يَضْرِبُ، لَمْ يَضْرِبْ، لَنْ يَضْرِبَ، لِيَضْرِبَ و امر فعلی است که از مضارع مخاطب ساخته می‌شود به حذف حروف مضارع و تصرفی در اول و آخر صیغه، مانند: اِضْرِبْ.

در تقسیم بندی دوم ماضی فعلی است که وقوع یا عدم وقوع آن پیش از زمان تکلم باشد، مانند: صَرَبَ و لَمْ يَضْرِبْ و حال فعلی است که وقوع یا عدم وقوع آن همراه با زمان تکلم باشد، مانند: يَضْرِبُ و لَا يَضْرِبُ و مستقبل فعلی است که وقوع یا عدم وقوع آن پس از زمان تکلم باشد، مانند: سَيَضْرِبُ، اِضْرِبْ، لَنْ يَضْرِبَ، لِيَضْرِبَ، غَفَرَ اللهُ لَكَ.

ص ۷۰: «فعل و مشتقات آن از مصدر گرفته می‌شود. از این رو مصدر را اصل کلام می‌نامند».

بایسته بود پرده از اصل بودن مصدر و فرع بودن فعل و مشتقات برگرفت و به این اندازه بسنده نکرد و آن چنان است که هر فرعی در بردارنده اصل و زیادتی است؛ فعل در بردارنده «معنای مصدر» + «زمان» است و مشتقات مثل اسم فاعل در بردارنده «معنای مصدر» + «ذات» اند. چنان که مشاهده می‌شود، افعال و مشتقات افزون بر معنای مصدر در بردارنده زیادتی نیز هستند و این نشانگر اصل بودن مصدر و فرع بودن فعل و مشتقات است.^{۱۴}

البته این سخن گرچه از دیرباز بر سر زبان‌ها بوده، اما به شایستگی و بسندگی کاویده نشده است؛ چه مصدر افزون بر بُن، دارای ریخت نیز هست که دلالت بر نسبت می‌کند و روشن است که ریخت مصدر در فعل و مشتقات وجود ندارد؛ زیرا آنها خود دارای ریخت اند و یک واژه را دو ریخت نشاید. از این روی برخی از پژوهشگران اصل فعل و مشتقات را بُن تهی از ریخت (ض، ر، ب) می‌دانند^{۱۵} و برخی دیگر اسم مصدر را اصل می‌دانند؛ زیرا اگرچه اسم مصدر دارای ریخت است، اما این ریخت دال بر معنایی نیست و تنها برای توان یافتن بر تلفظ حروف است.^{۱۶}

ص ۷۵: «ثلاثی مجرد معلوم به یکی از سه وزن فَعَلَ، فَعَلَّ، فَعَّلَ می‌آید... هر یک از سه وزن مذکور صیغه یکم ماضی معلوم ثلاثی مجرد است. سیزده صیغه دیگر را به صورت زیر از صیغه یکم می‌گیریم...»

۱۴. البهجة المرصية، ص ۱۷۸.

۱۵. علوم العربية، ج ۱، ص ۳۴۵.

۱۶. وقایة الالاهان، ص ۱۵۸.

دانش صرف کلمه‌شناسی و کلمه‌سازی و فایده آن دور شدن از لغزش در گفتار و نوشتار است.^{۱۱}

ص ۵۰: «فعل کلمه‌ای است که بر معنایی مستقل انجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی. و بر واقع شدن آن معنا در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند».

بر طبق این تعریف، اسم فعل مانند «هیئات» و «أف» و «صه» فعل خواهد بود با اینکه نویسنده آن را در ص ۳۲۴ از اقسام اسم به شمار آورده است.

ص ۶۳: «کلمات مضاعف عبارت‌اند از: ثلاثی که فاء الفعل و عین الفعل آن یا عین الفعل و لام الفعل آن همانند باشند، مانند: دَدَنَ و مَدَدَ... و رباعی یا خماسی که فاء الفعل و لام الفعل اول و عین الفعل و لام الفعل آخر آن متمائل باشند، مانند: زَلَزَلَ و سَلَسَبِلَ».

لازم بود نویسنده پس از تعریف اقسام چهارگانه کلمات مضاعف، این نکته را نیز یادآور می‌شدند که در دانش صرف تنها گونه دوم بررسی می‌شود، زیرا گونه‌های دیگر در معرض ادغام نیستند و در حکم سالم‌اند.^{۱۲}

ص ۶۵: «فصل ۹: ادغام، اعلال، تخفیف همزه: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است... فصل ۱۰: الحاق».

ذکر این دو فصل در مقدمه نارواست؛ زیرا این مباحث جنبه مقدمه‌ای ندارند و در فصول جداگانه‌ای در بخش‌های بعدی کتاب مطرح شده‌اند.

ص ۶۹: «فعل بر سه قسم است: ماضی، مضارع و امر. فعل ماضی فعلی است که بر انجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت کند، مانند: ذَهَبَ و حَسَنَ. فعل مضارع فعلی است که بر انجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند، مانند: يَذْهَبُ و يَحْسَنُ. فعل امر فعلی است که بر طلب انجام دادن کاری یا ایجاد حالتی در زمان آینده دلالت کند، مانند: اِذْهَبْ و اِحْسَنْ».

در اینجا دو تقسیم بندی در آمیخته شده‌اند. توضیح آنکه فعل دارای دو تقسیم بندی است: از لحاظ صیغه به «ماضی و مضارع و امر» و از لحاظ زمان به «ماضی حال و مستقبل» تقسیم می‌شود.^{۱۳} در تقسیم بندی نخست ماضی فعلی است که به صیغه مضارع و

۱۱. شذا العرف فی فن الصرف، ص ۲۴.

۱۲. همان، ص ۳۵.

۱۳. علوم العربية، ج ۱، ص ۱۵.

در ترجمه امر حاضر می‌گوییم: إقرأ= بخوان».

ترجمه امر به لام فرقی با ترجمه امر به صیغه ندارد. همان‌گونه که در ترجمه امر به صیغه از کلمه باید استفاده نمی‌شود، در ترجمه امر به لام نیز نباید از کلمه باید استفاده نمود که البته استفاده هم نمی‌شود. برای مثال در زبان عربی «لِنَذْهَبْ» و در زبان فارسی «برویم» گفته می‌شود، نه «باید برویم».

به بیان دیگر فعل امر از دو سازه سامان یافته است: تین و ریخت. بن دال بر حدث و ریخت دال بر نسبت طلبیه است. از این روی بایستگی (وجوب) خارج از موضوع له فعل امر است.^{۱۹}

وانگهی فعل امر به لام گاهی وجوبی است، کقوله تعالی: «وَأَلِفُوا نَذْوَرَهُمْ» [حج: ۲۹] و گاهی استحبابی، کقوله تعالی: «وَأَلِيكْتَبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ» [بقره: ۲۸۲] و روشن است که در ترجمه امر استحبابی نمی‌توان از کلمه باید استفاده نمود.

ص ۹۹: «قاعده دوم: ادغام دو حرف متمائل چنانچه اولی متحرک جایزالتسکین، دومی متحرک و هر دو در یک کلمه باشند و آن کلمه اسم ثلاثی مجرد یا ملحق نباشد، واجب است؛ مانند مَدَدٌ، مَدَدٌ، مَدٌّ، يَمْدُ، يَمْدُ و يَمْدٌ، توضیح: حرف متحرک در صورتی جایزالتسکین است که خود مدغم فیه یا حرف اول کلمه نباشد. بنابراین دال مشدد در مَدَدٌ و میم اول در مِمْدٌ جایزالتسکین نیست».

عبارت بسیار گنگ است. مقصود نویسنده این است: ادغام دو حرف متمائل متحرک با شرایطی واجب است؛ مانند مَدَدٌ، مَدٌّ و يَمْدُ، يَمْدٌ و اما شرایط: ۱. دو حرف در دو کلمه نباشد، مثل کتَبَ بِالْقَلَمِ ۲. کلمه اسم ثلاثی مجرد نباشد، مثل عَدَدٌ ۳. کلمه ملحق نباشد، مثل جَلَبَبٌ ۴. حرف اول مشدد نباشد، مثل مَدَدٌ ۵. حرف اول در اول کلمه نباشد، مثل مِمْدٌ.

ص ۱۰۵: «آیات قرآنی مشتمل بر موارد ادغام را باید. همانند دیگر آیات. طبق قرائتی که معتبر و پذیرفته شده است قرائت کرد؛ بنابراین باید ... کلابل ران علی قلوبهم را به فک ادغام ... قرائت نمود».

«بل ران» مشتمل بر قاعده ادغام نیست؛ زیرا در صورت ادغام از «بزان» بازساخته نمی‌شود،^{۲۰} مانند «من راق» که در صورت ادغام با «مراق» درآمیخته می‌شود.^{۲۱}

همه سیزده صیغه از صیغه ۱ مشتق نمی‌شوند، بلکه تنها صیغه‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ که مفرد هستند از صیغه ۱ مشتق می‌شوند و دیگر صیغه‌های منثی و جمع و مع الغیر از مفرد خودشان مشتق می‌شوند؛ یعنی صیغه‌های ۵ و ۶ از صیغه ۴ و صیغه‌های ۸ و ۹ از صیغه ۷ و صیغه‌های ۱۱ و ۱۲ از صیغه ۱۰ و صیغه ۱۴ از صیغه ۱۳ مشتق می‌شوند^{۱۷} و دلیل آن هم روشن است؛ زیرا تنبیه و جمع و مع الغیر، فرع بر مفرد خودشان هستند. برای مثال «صَرَبْتُ» مفرد مؤنث غائب است و برای منثی کردنش باید دو بار تکرار می‌شد «صَرَبْتُ صَرَبْتُ»، یکی را حذف کردند و به جایش الفی به آخر دیگری افزودند و «صَرَبْتُا» شد، پس «صَرَبْتُا» مشتق از «صَرَبْتُ» است یا مثلاً «صَرَبْتُ»، مفرد مذکر مخاطب است، برای جمع کردنش باید سه بار یا بیشتر تکرار می‌شد «صَرَبْتُ صَرَبْتُ صَرَبْتُ»، بیشتر از یکی را حذف کردند و به جایشان تاء «صَرَبْتُ» باقی مانده را مضموم کردند و میم ساکنی به آخرش افزودند، «صَرَبْتُمْ» شد، پس «صَرَبْتُمْ» مشتق از «صَرَبْتُ» است و بر همین منوال است سایر صیغه‌ها.

البته باید به صرف اجمالی ۱۴ صیغه بسنده شود؛ زیرا تفصیل اشتقاق آنها نه تنها سودی ندارد، بلکه به گنگ شدن بیشتر مطلب برای نوآموز می‌انجامد.

ص ۷۹: «صیغه یکم مضارع معلوم ثلاثی مجرد به یکی از سه وزن يَفْعَلُ، يَفْعُلُ، يَفْعُلُ است ... هر یک از سه وزن مزبور صیغه یکم مضارع معلوم ثلاثی مجرد است. سیزده صیغه دیگر را به صورت زیر از صیغه یکم می‌گیریم ...». الإشکال الإشکال والجواب الجواب، طابق النعل بالنعل.

ص ۸۲: «ابواب ثلاثی مجرد معلوم: مضارع ماضی بروزن فَعَلَ ممکن است به یکی از سه وزن يَفْعَلُ، يَفْعُلُ، يَفْعُلُ باشد ...».

در اینجا یکی از نکات سودمند و کاربردی از قلم نویسنده افتاده است و آن اینکه هر فعلی که از این باب آمده، عین الفعل یا لام الفعل آن از حروف حلقی است؛ مانند ذَهَبَ يَذْهَبُ و مَنَعَ يَمْنَعُ، مگر آبی یأبی که یک مورد استثنایی است.^{۱۸}

پاورقی ص ۸۴: «صیغه‌های فعل امر را چنانچه بخواهیم به فارسی برگردانیم، در ترجمه صیغه‌های امر به لام از کلمه باید استفاده می‌کنیم و می‌گوییم: لِتَقْرَأَ= باید بخواند، لِأَقْرَأَ= باید بخوانم و ... اما

۱۹. اصول الفقه، ص ۸۵.

۲۰. شرح کتاب التیسیر للدانی فی القراءات، ص ۴۳۹.

۲۱. صرف ساده، ص ۳۲.

۱۷. علوم العربیة، ج ۱، ص ۲۲.

۱۸. مراح الاوزاح، ص ۴۴.

وزن **يَفْعَلُ** باشد حذف می‌شود، مانند: **يَزْعُدُ**، **يَعُدُّ**، **يُؤَصِّلُ**، **يَصِلُ**. به خلاف دو وزن دیگر مضارع معلوم **يَفْعَلُ** و **يَفْعُلُ** که فاء الفعل حذف نمی‌شود، مانند: **يُؤَجِّلُ** و **يُؤَجُّهُ**. تبصره: فاء الفعل چندین مضارع مفتوح العین مثال واوی نیز حذف شده است. برخی از آنها عبارت‌اند از: **يَدْعُ**، **يَدْرُ**، **يِرْعُ**، **يِرْعُ**، **يَسْعُ**، **يَصْعُ**، **يَطْعُ**، **يَقْعُ**، **يَهْبُ**، **يَلْعُ**، **يَلْعُ**. در برخی از این موارد، ابقاء فاء الفعل نیز شنیده شده است، مانند: **يُؤْرَعُ**، **يُؤْسَعُ**، **يُؤْصَعُ**.

نویسنده نخست گفته است فاء الفعل **يَفْعَلُ** حذف نمی‌شود و برای آن یک مثال زده و سپس مثال‌های زیادی را با تبصره استثناء کرده است و این نه تنها تخصیص اکثر و ناپسند است، بلکه دیگر نمی‌توان بر آن نام قاعده نهاد. باید این چنین گفته می‌شد: **يَفْعَلُ** اگر دارای حرف حلقی باشد، فاء الفعلش حذف می‌شود؛ مانند **يَهْبُ**، **يَدْعُ**، **يِرْعُ**، **يِرْعُ**، **يَسْعُ**، **يَصْعُ**، **يَطْعُ**، **يَقْعُ**، **يَلْعُ**.

ص ۱۲۵: «تخفیف همزه دو گونه است: قلبی ... حذفی». بر سه گونه است: قلب و حذف و تسهیل،^{۲۶} چنان‌که خود نیز در قاعده نهم [ص ۱۳۰] بدان اشاره کرده است.

ص ۱۲۹: «قاعده هشتم: همزه عین الفعل ماده سؤال پرسیدن، خواستن. در ماضی معلوم، مضارع معلوم و امر معلوم آن قلب به الف می‌شود. قلب همزه به الف در این مورد جایز است. می‌گوییم: **سَأَلَ** و **سَأَلْ**، **يَسْأَلُ** و **يَسْأَلْ**، **إِسْأَلْ** و **سَلْ**».

قاعده گزاره‌ای است فراگیر که از بررسی واکاوی جزئیات به دست می‌آید و بیشتر با واژه کل آغاز می‌گیرد،^{۲۷} مانند قاعده نحوی «کل فاعل مرفوع» که از بررسی «جاء زيد» و «قام عمرو» و «ذهب بكر» و مانند اینها به دست آمده است یا مانند قاعده صرفی «کل واو اویاء إذا تحزكت و انفتح ما قبلها قلبت ألفاً» که از واکاوی «قال» و «باع» و «دعا» و «رَمَى» و مانند اینها پدید آمده است. از این روی آنچه ویژه یک ماده باشد، استثناء خواهد بود، نه قاعده و همچنین است قاعده دهم [ص ۱۳۱].

و اما خاستگاه این لغزش دل‌بستگی زیاد به عدد ۱۰ است؛ زیرا نویسنده ارجمند آسمان و ریسمان بافته تا اعلال و ادغام و تخفیف همزه، همگی ۱۰ قاعده داشته باشند!

ص ۱۳۷: «فعل ماضی می‌تواند یکی از سه خصوصیت زیر را دارا باشد: ... ۲. به لحاظ لفظ، ماضی و به لحاظ معنا حال باشد،

ص ۱۱۷: «قاعده ۱: مصدر مثال واوی چنانچه بروزن فعل باشد، غالباً تبدیل به وزن علة می‌شود. واو فاء الفعل پس از نقل حرکت آن به ما بعد می‌افتد و عوض آن، تاء تأنیث در آخر کلمه آورده می‌شود و ما قبل تاء مفتوح می‌گردد؛ مانند: **وَعَدَ**، **عَدَةَ**، **وَصَلَ**، **صَلَّةَ**، **وَصَفَ**، **صَفَّةَ**، به خلاف مثل **وَزِدَ**. مصدر بروزن فعل مثال واوی نیز گاهی به وزن علة تبدیل می‌شود. واو فاء الفعل پس از نقل حرکت آن به ما بعد می‌افتد و عوض آن، تاء تأنیث در آخر کلمه آورده می‌شود و ما قبل آن مفتوح می‌گردد؛ مانند: **وَسَّعَ**، **سَعَةَ**، **وَضَعَ**، **ضَعَّةَ**، اما غالباً این تغییر رخ نمی‌دهد، مانند: **وَقَّتَ**، **وُقُنَ**، **وَعَدَ**، **وَصَلَ**، **وَحَى** و ...».

نخست اینکه تاء در «علة»، تاء تأنیث نیست، بلکه تاء عوض از فاء الفعل است. آری! با این تاء نیز چون تاء تأنیث رفتار می‌شود، ولی تاء تأنیث نامیده نمی‌شود.^{۲۲}

دیگر آنکه درباره اصل «عدة» و مانند آن سه دیدگاه وجود دارد. برخی اصل آن را «وعد»،^{۲۳} نظام «وعدة»^{۲۴} و رضی استرآبادی «وعد»^{۲۵} می‌دانند. بنا بر دو دیدگاه نخست و از آنجایی که کسره برواو سنگین است، «وعد» یا «وعدة» به کار نمی‌رود و به صورت «عدة» درمی‌آید. دو دیدگاه نخست بر پایه ای مگرافسانه‌پردازی استوار نیست؛ زیرا اگر کسره برواو سنگین بود، باید در همه موارد سنگین می‌شد، در حالی که **وُزِثَ** (مصدر **وَرِثَ** **يَرِثُ**) و **وُزِدَ** (مصدر **وَزَرَ** **يَزِرُ**) و **وُزِدَ** (مصدر **وَزَدَ** **يَزِدُ**) به کسرواو به کار می‌روند.

از این روی دیدگاه رضی استرآبادی استوارتر از دو دیدگاه دیگر است و می‌باید مطلب نازا و ناکارآمد صرف ساده بازنویسی گردد.

غالباً یکی از مصادر مضارع مکسور العین مثال واوی بروزن «علة» است؛ مانند **وَعَدَ** **يَعِدُ** **وَعْدًا** و **عِدَّةً**، **وَرِثَ** **يَرِثُ** **وَرِثًا** و **رِثَّةً**، **وَصَلَ** **يَصِلُ** **وَصَلًا** و **صِلَّةً**، **وَجَدَ** **يَجِدُ** **وَجْدًا** و **وُجْدًا** و **وَجْدَةً**. بر خلاف **وَزَدَ** **يَزِدُ** **وُزُودًا** و **وُزِدًا**.

و گاه یکی از مصادر مضارع مفتوح العین مثال واوی بروزن «علة» است؛ مانند **وَضَعَ** **يَضَعُ** **وَضْعًا** و **ضَعَّةً**، **وَسَّعَ** **يَسَّعُ** **وَسَّعًا** و **سَعَةً**. بر خلاف **وَقَّعَ** **يَقَّعُ** **وُقُوعًا**. طرفه آنکه «علة» مصدر **يَفْعَلُ** و «علة» مصدر **يَفْعُلُ** است.

ص ۱۱۷: «قاعده ۲: فاء الفعل مضارع معلوم مثال واوی ای که بر

۲۲. علوم العربية، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲۳. حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲۴. شرح النظام، ص ۲۷۶.

۲۵. شرح شافية ابن الحاجب، ج ۳، ص ۸۹.

۲۶. شرح شافية ابن الحاجب، ج ۳، ص ۳۰.

۲۷. علوم العربية، ج ۲، ص ۳۹.

مانند: يَغْتُ، إِشْتَرَيْتُ، أَجْرْتُ و مانند: الإِسْم ما دَلَّ على معنى في نفسه».

زمان هیچ یک از این مثال‌ها حال نیست. در سه مثال نخست گر چه انشاء در زمان حال است، ولی وقوع در زمان آینده است و زمان به لحاظ وقوع است، نه انشاء، همان‌گونه که زمان اخبار به «ذهب زید» حال و زمان وقوع گذشته است.^{۲۸} در مثال چهارم نیز فعل منسلخ از زمان است، چنان‌که فعل گاه دال بر هر سه زمان می‌شود؛ مانند «إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» [انسان: ۳۰]. مثال صحیح برای جایی که فعل در لفظ ماضی و در معنا حال باشد «لیس» است.

ص ۱۳۹: «فعل مضارع هر گاه لام مفتوح در اول آن درآید، مختص به زمان حال می‌شود، مانند: لَيَذْهَبُ؛ دارد می‌رود».

براین سخن دلیلی نیست. لام بر سر مضارع تنها تأکید را می‌رساند، چنان‌که قد بر سر فعل ماضی مفید تأکید است؛^{۲۹} زیرا اگر این ادعا درست باشد، در آیه شریفه «وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [نحل: ۱۲۴] تناقض پیش می‌آید.

پاورقی ص ۱۴۲: «بین لم و لَمَّا سه فرق است: ۱. لَمَّا منفی بودن فعل را تا زمان تکلم می‌فهماند، به خلاف لم...».

مقصود نویسنده این است که «لَمَّا» معنای فعل مضارع را ماضی نقلی می‌کند، به خلاف «لم» که معنای فعل مضارع را ماضی ساده می‌کند. برای مثال «لَمَّا يَذْهَبُ» یعنی «هنوز نرفته است» و «لم يَذْهَبُ» یعنی «نرفت» نه، «نرفته است».

اشکال این سخن آن است که لم نیز گاهی معنای فعل مضارع را ماضی نقلی می‌کند، مانند آیه شریفه «لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ» [اخلاص: ۳]؛ یعنی «نزاده است و زاییده نشده است»، نه «نزیاید و زاییده نشد».

بنابراین در فرق نخست بین لم و لَمَّا چنین باید گفت: «لَمَّا» همیشه معنای فعل مضارع را ماضی نقلی و «لم» گاهی ماضی نقلی و گاهی ماضی ساده می‌کند.

ص ۱۴۴: «فتح لام الفعل در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ناقص الفی، مقدر است ولی در ناقص واوی و یائی مانند یدعو و یرمی ظاهر می‌شود، می‌گوییم: ... أن يَدْعو، أن يَرْمي، أن يَرْضى ... مضارع مجهول مانند مضارع معلوم است».

بلکه فتحه در صیغ خمس در مضارع مجهول معتل اللام. چه الفی باشد، چه یائی و چه واوی. مقدر است. يقال: أن يَرْضى، أن يَرْمي، أن يَدْعى.

ص ۱۴۸: «نون تأکید به آخر فعل امر نیز ملحق می‌شود و معنای آن را تأکید می‌کند ... هنگام تأکید عین الفعل صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ امر اجوف و لام الفعل همین صیغه‌ها از امر ناقص برمی‌گردد و در مضارع این صیغه‌ها فقط یک وجه جایز است».

نه اشاره‌ای به حکم لفیف مفروق شده و نه مثالی برایش آورده شده است؛ با اینکه اهمیت یادکرد آن دست کمی از اجوف و ناقص و مضارع ندارد. يقال: قَيْنَ قِيَانٍ قَنَّ قَنَّ قِيَانٍ قِيَانٍ.

ص ۱۵۲: «برای ساختن مصدر ثلاثی مزید از یک ماده. پس از آنکه با مراجعه به زبان عربی دانستیم که آن ماده، ثلاثی مزید دارد. وزن مصدر را در نظر می‌گیریم و بر اساس آن مصدر را می‌سازیم ... حرف یا حروف زائدی که برای ساختن هر فعل ثلاثی مزید و مصدر یا مصدرهای آن به کار گرفته می‌شود ...».

یکی از شاهکارهای کتاب صرف ساده توضیح بیش از حد مطالب ساده و پیش پا افتاده است؛ به گونه‌ای که گاه کفایه در برابر پیچیدگی عبارت آن رنگ می‌بازد.

ص ۱۵۵: «قاعده ۲: ما قبل ياء لام الفعل چنانچه مضموم باشد مکسور می‌شود، مانند: تَرْجِي، تَرْجِي ...».

شاید بتوان گفت چنین غیر منطقی و نادرست و نابسامان قواعد اعلال و ادغام بزرگ‌ترین لغزش نویسنده ارجمند صرف ساده است؛ به گونه‌ای که گاه به ناگزیر یک قاعده را در چندین بخش تکرار و کتاب را آکنده از انبوهی از قواعد پراکنده و آشفته و بی‌سامان نموده و در پی آن موجبات دل‌زدگی و قاعده‌گریزی دانشجورا فراهم آورده است.

برای نمونه اعلال مربوط به کلمه تَرْجِي یک بار در ضمن قواعد خصوصی اعلال مصدر ثلاثی مزید [ص ۱۵۵]، یک بار در ضمن قواعد خصوصی باب تَفَعَّل [ص ۱۷۳] و دیگر بار در ضمن قواعد خصوصی اعلال اسم [ص ۲۰۶] آورده شده است!

جایگاه قواعد اعلال و ادغام، بخش فعل ثلاثی مجرد نیست تا به ناچار در بخش فعل ثلاثی مزید و بخش اسم تکرار شوند یا با تغییر مثال‌ها قواعد نیز به ناگزیر دستخوش تغییر شوند، بلکه اعلال و ادغام از جمله احکام مطلق کلمه هستند، بی‌آنکه نظر به نوع

۲۸. همان، ص ۷۹۴.

۲۹. همان، ج ۱، ص ۲۹۰.

خاصی از آن دو بشود. از این روی ادیب توانمند مصری استاد حملای کتاب ارزشمند شذالعرف را در یک مقدمه و سه باب سامان داده است: الباب الاول فی الفعل، الباب الثانی فی الکلام علی الاسم، الباب الثالث فی احکام تعم الاسم و الفعل.

کتاب نامه

قرآن کریم

ابن مسعود، احمد بن علی؛ مراح الارواح؛ لبنان: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، بی تا.

ابومحمد مالکی، عبدالواحد محمد بن علی؛ شرح کتاب التیسیر للدانی فی القراءات؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

امین، سید محسن؛ اعیان الشیعة؛ بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق. تهنانوی، محمد علی بن علی؛ کشف اصطلاحات الفنون و العلوم؛ بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، چاپ اول، بی تا.

حسینی تهرانی، سید هاشم؛ علوم العربیة (ج ۱)؛ تهران: انتشارات مفید، ۱۳۵۳ش.

حسینی تهرانی، سید هاشم؛ علوم العربیة (ج ۲)؛ اصفهان: خاتم الانبیاء، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.

حملای، احمد؛ شذالعرف فی فن الصرف؛ بیروت: المکتبه العصریة، چاپ اول، بی تا.

رضی استرآبادی، محمد بن حسن؛ شرح شافیة ابن الحاجب؛ تهران: انتشارات مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش.

زکی مبارک، محمد؛ عبقریة الشریف الرضی؛ بیروت: دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

سیوطی، جلال الدین؛ البهجة المرضیة فی شرح الالفیة؛ قم: انتشارات دار الحکمة، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۱ش.

سیوطی، جلال الدین؛ بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة؛ لبنان: المکتبه العصریة، بی تا.

صیان، محمد بن علی؛ حاشیة الصبان علی شرح الاشمونی علی الفیة ابن مالک؛ بیروت: المکتبه العصریة، چاپ اول، بی تا.

طباطبایی، سید محمد رضا؛ صرف ساده؛ قم: انتشارات دار العلم، چاپ ۷۵، ۱۳۹۵.

مظفر، محمد رضا؛ اصول الفقه؛ قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۴۳۶ق.

نجفی اصفهانی، محمد رضا؛ وقایة الاذهان؛ قم: مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

نیشابوری، نظام الدین؛ شرح النظام؛ قم: چاپ ششم، ۱۳۸۵ش.

ص ۱۶۴: «معانی باب مفاعله: ... ۴. صیوروت: یعنی مفعول را دارای مبدأ فعل کردن، مانند: عافاک الله = جعلک الله ذا عافیة، راعنا سمعک = اجعل سمعک ذا رعایة لنا، عاقبتُ فلاناً = جعلته ذا عقوبة».

نویسنده معنای چهارم باب مفاعله را صیوروت عنوان کرده و سپس مثال ها را به جعل ترجمه نموده که این یک بام و دو هواست و باید همانند رضی معنای چهارم باب مفاعله را «جعل» می نامید.^{۳۰}

ص ۱۶۶: «چنانچه فاء الفعل باب افتعال یکی از دو حرف ث و س باشد جایز است تاء باب را هم جنس فاء الفعل کرده سپس ادغام کنیم، مانند: تَأْرَ، اِئْتَأْرَ و اِئْتَأْرَ، سَمِعَ، اِسْتَمَعَ و اِسْتَمَعَ. در مورد ث تبدیل ثاء به تاء و سپس ادغام (اِئْتَأْرَ) نیز جایز است. در مورد س تبدیل نکردن بهتر از تبدیل و ادغام است».

نخست اینکه حرف سین حکم حرف ثاء را ندارد و اِسْتَمَعَ نیز موردی استثنایی است.^{۳۱} دوم اینکه جمله اخیر موهوم این معناست که اِسْتَمَعَ بهتر از اِئْتَمَعَ [نه بهتر از اِسْتَمَعَ] است، در حالی که اِئْتَمَعَ ممتنع است.^{۳۲}

نتیجه

منت خدای را که توفیق ارزانی نگارنده داشت تا برگی از دفتر خزان و زخم خورده متون درسی حوزه را بازگوید. به امید روزی که غبار تباهی از چهره غمبار متون درسی زدوده شود.

۳۰. شرح شافیة ابن الحاجب، ج ۱، ص ۹۹.

۳۱. علوم العربیة، ج ۱، ص ۸۰.

۳۲. شرح شافیة ابن الحاجب، ج ۳، ص ۲۸۳.